

STORY INTRODUCTION

About the Author -----	6
1. Four sisters -----	8
2. A Happy Christmas -----	18
3. The Laurence boy -----	28
4. The house next door -----	40
5. A surprise for Beth -----	54
6. Amy in trouble -----	60
7. Meg hears some gossip -----	68
8. All play and no work -----	80
9. Secrets -----	92
10. A telegram -----	100
11. Beth -----	108
12. Love and Mr Brooke -----	116
13. Laurie makes trouble and Jo makes peace -----	124
14. Happier days -----	136
GLOSSARY -----	154
ACTIVITIES: Before Reading -----	155
ACTIVITIES: While Reading -----	156
ACTIVITIES: After Reading -----	159
ABOUT THE BOOKWORMS LIBRARY5 -----	164

Little Women

At Christmas the four March girls decide that they will all try hard to be good, and never to be cross, or lazy, or selfish again. Meg, the oldest, won't complain about her job or not having pretty dresses. Jo won't argue and get angry and run wild like a boy. Shy Beth will try hard to be braver, and little Amy will think less of herself and more of other people.

They don't always succeed, of course, and sometimes there are arguments and secrets and angry tears. But there is also laughter and fun, and soon a new friend – Laurie, the rich and lonely boy next door.

www.zabanmehrpub.com

Many troubles and difficulties lie in the year ahead and the girls are growing up. Wild Jo hates the idea of being a polite young lady, but Meg will soon be seventeen, and ready to fall in love

زنان کوچک

در کریسمس چهار خواهر تصمیم گرفتند تا برای خوب بودن سخت تلاش کنند و هرگز دوباره کج خلق و تنبل یا خودخواه نباشند. مگ بزرگترین خواهر، دیگر در مورد کارش و نداشتن لباس های زیبا شکایت نخواهد کرد. جو دیگر بحث و جدل نخواهد نمود و عصبانی نخواهد شد و همچون پسرها دیوانه وار نخواهد دوید. بث خجالتی، برای شجاع بودن تلاش خواهد نمود و امی کوچک، کمتر به خود و بیشتر به دیگران فکر خواهد کرد.

البته، آنها همیشه موفق نیستند و گاهی بحث و جدل ها و رازها و اشک های از سر عصبانیت هم دارند. اما همچنین خنده و شادی هم هست، و به زودی زود دوست جدیدشان

لوری پسر ثروتمند و تنهای همسایه هم حضور خواهد داشت.

www.zabalinpub.com

گرفتاری ها و سختی های بسیاری در سالی که پیش رو دارند وجود دارد و دختران در حال رشد و نمو هستند. جو سرکش از ایده ی بانوی مودب بودن بیزار است اما مگ به زودی هفده ساله شده و برای عاشق شدن آماده می شود.

About the Author

Louisa May Alcott was born in 1832 in Pennsylvania, USA, but lived most of her life in Massachusetts. Her father, a well-known philosopher and teacher, encouraged her to write, and by the time of her death in 1888 Louisa had written hundreds of plays, short stories, poems, and novels.

Louisa's father was not good with money, and her strong, loving mother ran the household. Louisa helped to support the family by teaching, nursing, and by writing stories and novels. When a publisher asked her to write a book for girls, Louisa began work on this a little doubtfully, writing in her diary that she 'never liked girls, or knew many, except my sisters'.

Little Women, published in 1868, was a huge success. Louisa used the experiences of her own family – she and her three sisters became the March sisters, Amy, Jo, Beth, and Meg. The story of the March girls continued in Good Wives, Little Men, and Jo's Boys, though not always in ways that readers expected. 'Girls write to ask who the little women marry,' Louisa Alcott wrote, 'as if that was the only end and aim of a woman's life. I won't marry Jo to Laurie to please anyone.'

in August 1868 Louisa Alcott received her first copy of Little Women. 'It reads better than I expected,' she wrote in her diary. 'Not a bit sensational, but simple and true, for we really lived most of it; and if it succeeds that will be the reason of it.'

Little Women had become a classic of American children's literature. It had never been out of print, and the story has been filmed four times, first as a black and white silent film in 1918, and most recently in 1994, with Winona Ryder as Jo.

درباره نویسنده

لویزا می آلكات در سال ۱۸۳۲ در ایالت پنسیلوانیا واقع در ایالت متحده امریکا چشم به جهان گشود اما بیشترین سال‌های عمرش در ایالت ماساچوست سپری گردید. پدرش، فیلسوف و مدرس شهیر، او را برای نوشتن تشویق نمود و لویزا تا زمان مرگش در سال ۱۸۸۸ صدها نمایش‌نامه، داستان کوتاه و رمان به رشته تحریر درآورد.

پدرش درآمد چندانی نداشت و مادر قوی و دوست‌داشتنی‌ش مدیریت خانه را به عهده داشت. لویزا کمک خرج خانواده بود و این کار را از طریق تدریس، پرستاری و نوشتن داستان‌های کوتاه و رمان‌هایش انجام می‌داد.

وقتی که ناشری از او خواست تا کتابی درباره‌ی دختران بنویسد، لویزا با کمی تردید شروع به نوشتن این کار نمود. او در دفتر خاطراتش چنین نوشته است: «هرگز دختران را دوست نداشتم یا دختران زیادی را نمی‌شناختم بجز خواهرانم.»

زنان کوچک که در سال ۱۸۶۸ منتشر گردید، به موفقیت عظیمی نائل گشت. لویزا از خاطرات خانواده‌ی خود در این اثر استفاده نموده است. او و سه خواهرش، دختران خانم مارچ شدند: امی، جو، بث و مگ. داستان دختران خانم مارچ در کتاب‌های امواج خوش، مردان کوچک و پسران جو ادامه می‌یابد اما همیشه به شیوه‌ی که خوانندگان انتظار دارند نیست. لویزا می آلكات بیان می‌کند: «کتاب دختران نوشته شد تا آنجا که تنها بیان و هدف زندگی زنان ازدواج است پرسیده شود: دختران با چه کسی ازدواج می‌کنند؟ اما من نخواهم نوشت که جو با لوری ازدواج می‌کند تا همه را خوشنود کنم.»

در آگست ۱۸۶۸ لویزا آلكات اولین نسخه‌ی چاپ شده‌ی زنان کوچک را دریافت نمود و در دفتر خاطراتش در این مورد نوشت: «این کتاب بیشتر از آنچه انتظارش را داشتم خوانده شد. حتی ذره‌ای هم منطقی نیست اما برای ما که اکثر زندگیمان اینطور بوده است، این داستان ساده و حقیقی است و اگر به موفقیت نائل گردد، دلیلش همین خواهد بود.»

زنان کوچک مبدل به یک اثر ادبی کلاسیک کودکان امریکا شد. هرگز از چرخه‌ی انتشار خارج نگردید و فیلم این داستان چهار بار ساخته شد. اولین بار در سال ۱۹۱۸ در سینمای صامت و جدیدترین نسخه ساخته شده آن در سال ۱۹۹۴ با بازی ویونا ریدر در نقش جو می‌باشد.



Four Sisters

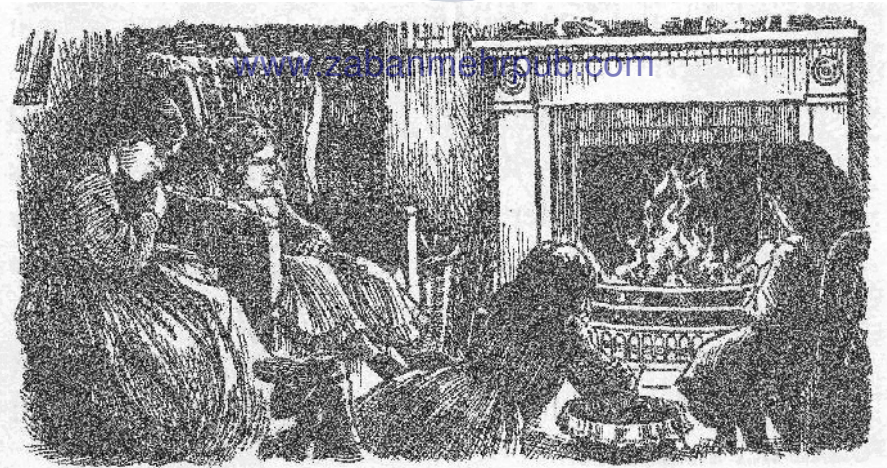
‘Christmas won’t be Christmas without any presents,’ said Jo crossly.

‘It’s so awful to be poor!’ agreed Meg, looking at her old dress.

‘It’s not right for some girls to have pretty things, and others to have nothing at all,’ said little Amy.

‘We’ve got Father and Mother, and each other,’ said Beth gently.

The four young faces round the fire cheered up as they thought of this, but then Jo said sadly, ‘We haven’t got Father, and we won’t have him for a long time.’ She didn’t say ‘perhaps never’, but each silently thought it, remembering that he was away at the war in the South.



Christmas won't be Christmas without any presents.



همار خواهر

جو با ترشویی گفت: «کریسمس بدون هدایا، کریسمس نمی‌شود.»

مگی به لباس کهنش نگاهی کرد، با جو موافقت کرد و گفت: «فقیر بودن خیلی بدست.»
 امی کوچک گفت: «این درست نیست که بعضی از دخترها چیزهای خوب داشته باشند و بقیه هیچی نداشته باشند.»

بث به آرامی گفت: «ما پدر و مادر را داریم و همدیگر را.»

چهار چهره‌ی جوان در کنار آتش شومینه با فکر کردن به جمله بث شاد شدند اما جو غمگین گفت: «ما مدت‌هاست که پدر نداریم و تا مدتی طولانی هم نخواهیم داشت.» او نگفت: «ممکن است هیچوقت هم نداشته باشیم.» اما هر کدام ساکت بوده به این فکر می‌کردند و به یاد می‌آوردند که پدر در جنوب به جنگ رفته است.

www.zabanmehrpub.com



کریسمس بدون هدایا، کریسمس نمیشود.

10 / Little Women

Then Meg said, ‘Mother says we shouldn’t spend money on presents when our men are fighting a war.’

‘We can’t expect anything from Mother or each other,’ said Jo, ‘but we only have a dollar each, and that won’t help the army much. Let’s each buy ourselves what we want, and have a little fun. We work hard to earn it.’

‘I do, teaching those awful children,’ said Meg.

‘What about me?’ said Jo. ‘I’m shut up all day working for a terrible old lady, who gives me different orders every five seconds!’

‘I think washing cups and plates and keeping things tidy is the worst work in the world,’ said Beth. ‘My hands get too tired to play my music.’

‘I have to go to school with girls who laugh at my dresses and say cruel things because my father isn’t rich,’ said Amy.

‘I wish we had the money Father lost when we were little, Jo,’ said Meg.

‘I wish I was a boy,’ said Jo. ‘Then I could go and fight beside Father!’

Meg was sixteen and very pretty, with large eyes and soft brown hair, and white hands. Fifteen-year-old Jo was very tall and thin. Her long, dark-red hair was usually pushed up out of the way. Beth was thirteen, a very shy girl who seemed to live in a happy world of her own. Amy was the youngest, but thought herself to be the most important. She had blue eyes, and yellow hair which curled on to her shoulders.

At six o’clock, Beth put a pair of slippers by the fire to warm and Meg lit the lamp.

پس از آن مگ گفت: «مادر می گوید ما نباید پولمان را خرج خریدن هدیه بکنیم در حالیکه مردانمان در حال جنگ هستند.»

جو گفت: «ما نمی توانیم هیچ انتظاری از مادر یا همدیگر داشته باشیم، اما هر کدام از ما فقط یک دلار داریم که آن هم به جنگ کمکی نمی کند، بیایید هر کس برای خودش هر چه که لازم دارد بخرد و کمی هم تفریح کنیم. ما برای بدست آوردنش سخت کار می کنیم.»

مگ گفت: «من سخت کار می کنم، با درس دادن به آن بچه های وحشتناک.»

جو گفت: «من چی؟ تمام روز خفه می شوم و برای آن پیرزن هولناک کار می کنم، کسی که هر پنج ثانیه دستوره های مختلفی می دهد.»

بث گفت: «من فکر می کنم شستن فنجان ها و بشقاب ها و تمیز و مرتب نگهداشتن چیزها بدترین کار دنیاست، دستانم خیلی خسته تر از آن است که توان نواختن موسیقی را داشته باشم.»

امی گفت: «من مجبورم با دخترهایی به مدرسه بروم که به لباس های من می خندند و چون پدرم ثروتمند نیست حرفهای بیرحمانه ای به من می زنند.»

مگ گفت: «آرزو می کنم پولی که پدر در دوره ی کودکی من از دست داد را داشتیم، جو.»

جو گفت: «من آرزو می کنم پسر بودم، آن موقعه می توانستم کنار پدر رفته و همراه او بجنگم.»

مگ شانزده ساله و بسیار زیبا بود، با چشمانی شهبلا و موهای نرم قهوه ای و دستانی سپید. جو پانزده ساله بود و بسیار بلند بالا و لاغر، موهایش قرمز تیره بود که معمولاً آنها را جمع می کرد تا مزاحمش نباشند. بث سیزده ساله بود و دختر بسیار خجالتی بود که به نظر می آمد در دنیای شاد خود زندگی می کند. امی کوچکترین دختر بود اما به گمان خودش مهمترین بود، چشمانی آبی و موهای طلایی داشت که بر روی شانهاش می ریخت.

در ساعت شش، بث یک جفت دمپایی را جلوی آتش شومینه قرار داد تا آتش آنها را گرم

کند و مگ لامپ را روشن کرد.